

قهرمانی که از حاج قاسم وعده شهادت داشت

برای سردار شهید، سیدرضی موسوی که خاری در چشم رژیم غاصب صهیونیستی بود



روزنامه نگار مهدی روزگار

هنوز یک داغ چهارساله سینه سوز با ماست که خبر از داغی دیگر بر سرمان خراب می شود. ماهنوز باورمان ننشده است که در آستانه چهارمین سال از آن شب شومیم که سردارمان را زدند، و حالا همان بدسگالان، هم رزم و همراه همیشگی حاج قاسم را هدف قرار دادند به توهم اینکه

بکاهند از رعب و وحشتشان. زهی خیال باطل که رشادت غیورمردان این سرزمین جوانه می زند مدام.

سردار سیدرضا موسوی مشهور به سیدرضی موسوی، مستشار ارشد سپاه پاسداران کشورمان که رخت عزای حاج قاسم هنوز بر تنش بود در زینبیه دمشق به حیط و خیابت رژیم منحوس اشغالگر قدس به شهادت رسید. سه موشک آوار شد بر خانه سید. سه انفجار و سپس سکوت. صدای خاموش شده سید که فریاد همتایانش را رساتر کرد. سیدرضی که دهه دوم زندگی اش هم زمان شده بود با هشت سال جنگ تحمیلی، از شهر و دیارش زنجان عزمش را جزم کرده و به جبهه شتافته بود. خادم حسینیّه اعظم زنجان، رسالتش را در دفاع از خاک میهن دیده و جانانه جنگیده بود. شهید رضی موسوی، پس از دوران دفاع مقدس همچنان مبارز احقاق حق بود. او در تمام جنگ های سوریه حضور داشت. در نبردهای صحرا و حومه دمشق از افراد ثابت قدم بود و توانسته بود حمله غرب حلب را دفع کند. شهید موسوی از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران

ایران که در سال های گذشته بارها و بارها مورد سوء قصد رژیم صهیونیستی قرار گرفته بود به آرزوی دیرینش، که همان درجه رفیع شهادت بود رسید. به قول خودش: «حاج قاسم به من وعده شهادت داده بود»

این ضایعه که خشم مردم ایران را به همراه داشت همراه با واکنش های بسیاری از سوی سران کشور و کاربران مجازی بود.

رژیم غاصب صهیونیستی که تعداد درخور توجهی از سران نظامی و ژنرال هایش را در جنگ غره از دست داده و خود را برای از میان برداشتن فرماندهان جنگی حماس ناکام دیده بود. حالا است، گرچه این استراتژی شکست خورده هرگز آن ها را به سر منزل مقصود نرسانده و حالا بیمی از یک انتقام سخت و هوشمندانه کاپوس شبانه شان است.

این ضایعه که خشم ملت ایران را برانگیخت، همراه با واکنش های بسیاری از سوی مردم و سران کشور بود. هنرمندان و طراحان گرافیک بسیاری نیز دست به کار شدند و برای این سردار شهید آثار درخور توجهی خلق کردند، همچنین اهالی فرهنگ، مداحان و فعالان اجتماعی و... با رشته استوری ها و توییت های بی شمار خواستار انتقام و خون خواهی شدند.

میلاد عرفانیور، شاعر جوان کشورمان، از جمله هنرمندانی بود که در پی شهادت سیدرضی، سروده ای را منتشر کرد که در رسانه ها بازتابی گسترده داشت:

پیشانی مادر گرفته بود. محسن رفت. هوا سرد بود. دی سال ۱۳۶۵، آخرین زمستانی بود که مادر، از چشم های روشن محسن، برای شب های تاریک دلش تاب تماشای چشم های نگران

مادر را داشته باشد. بی خدا حافظی رفته بود. مادر مانده بود و سربالایی تند چشم انتظاری، روزها به بی خبری گذشت و شب ها به دل نگرانی تا آنکه زمزمه ها در کوچه های خاکی خیرآباد فسا. خبر از شهادت یکی از جوانان روستا می داد. مادرها یک به یک، بیدهای مجنون آسمیه سری بودند که باد از روی باروت ها می گذشت و به صورت تب دارشان می وزید. خسرو، یکی از هم سفری های محسن، شهید شده بود. محسن، نجیبانه پای گوش مادرش زمزمه کرده بود: کاش جان ما هم برود پیش خسرو. بار آخری که محسن مهابی رفتن می شد. مادر پرسیده بود، این بار کدام منطقه می روید؟ برای کدام عملیات؟ گفته بود: کربلای ۴.

یعنی می روی زیارت امام حسین^(ع)؟ -بله مادر، همه آنجا به زیارت امام حسین^(ع) می روند. و بعد بند کوله اش را سفت کرده بود و آخرین بوسه را از میان چروک های

مادر و پسر، زندگی معمول رو به راهی داشتند. بعد از مرگ پدر، حالا محسن کسی بیشتر از یک پسر نوجوان برای مادر و باقی اعضای خانواده بود. گاه چنان مردانه در تکاپوی غم نان بود که گویی

در این دنیا هیچ کار مهم دیگری ندارد و گاه چنان شاعرانه، نهال نازک نارنج را در باغچه خانه کوچک و قدیمی شان می کاشت که انگار همین دیروز از تقابل با عشق بازگشته است. محسن، تکیه گاه قامت لرزان مادری بود که آن ایام هنوز خمیده نشده بود. هنوز سوی چشم هایش خیره به در خانه، از رمق نیفتاده بود. همه چیز خیلی معمولی بود تا اینکه خبر رسید جنگ شده. آن زمان محسن هجده سال داشت. آمد نشست کنار مادر، سربه زیر دل نگران گفت، می خواهم بروم جبهه، خدمت سربازی، مادر هم عین باقی مادرها، انگار که دسته ای زن توی دلش رخت های خون آلود رزمنده ها را چنگ بزنند. بی معطلی گفته بود: خانه ما مرد ندارد. نرو، من تنها می شوم. محسن اما



نویسنده آزاده چشمه سنگی

چشمم به راه، تا که خبر می دهد ز دوست ...

روایتی از ۳۷ سال چشم انتظاری مادر شهید جاویدالآثر «محسن جاویدی» به مناسبت روز تکریم مادران و همسران شهدا



دختری که چادر و چارقد و نشان انگشتری محسن را پس از خبر شهادت پس فرستادند، باز هم قبول نکرد همه چیز تمام شده است. او هر روز به نهال نازک نارنج آب می داد و هر شب به اتاق سرد محسن که هنوز رخت خوابش دست نخورده گوشه اتاق افتاده بود، سری زد. موتور قدیمی یاماها، دیک های روحی که با پول خودش خریده بود برای بساط نذری و عروسی، قاب عکس ها، لباس ها... همه و همه، آخرین نخ اتصال او به خاطرات محسن بود، اما واقعیت آن جایی بر سر مادر، مثل

پیشانی مادر گرفته بود. محسن رفت. هوا سرد بود. دی سال ۱۳۶۵، آخرین زمستانی بود که مادر، از چشم های روشن محسن، برای شب های تاریک دلش تاب تماشای چشم های نگران کربلای ۴، شیخون عراقی هایی بود که به واسطه رادارهای آمریکایی ها، از زمان و محورهای عملیات ایرانی ها باخبر شده بودند. به این ترتیب بیشتر نیروهای ایرانی هرگز موفق نشدند از اورند عبور کنند تا به کارون برسند. قایق محسن که او هدایتش را بر عهده داشت، یکی از ده ها قایقی بود که در اورند، طعمه آربی جی های یعنی ها شد و پس از اصابات، به قعر اورند فرو رفته بود و دیگر نه اثری از قایق بود و نه اثری از قایق ران. خبر، تلخ و ویرانگر بود. کسی باید به مادر محسن خبر می داد است، اما پیکری برای وداع نیست. بنیاد شهید، پیشنهاد قبر نمادین می داد و مادر، امیدوارانه تمام کوچه ها و اداره ها را جو رید به تدری از محسن بیاباد. برای مادر، شهادت شاهان، دلیل محکمی بر باور پرواز جگرگوشه اش نبود. او کفن می خواست. گریه بالایی سر قبر خالی، باری از سینه پر دردش برنی داشت. حتی وقتی خانواده

قصه چشم انتظاری



مستند «چشم به راه»، اثر اسماعیل اکسیری فرد درباره شهید جاویدی تولید شده است. این اثر سال ۱۳۹۸ موفق شد تا در بخش مستند کوتاه جشنواره مستند، رتبه نخست را از نگاه مردم به خود اختصاص دهد. این مستند، به چند ساعت از زندگی مادر شهید جاویدالآثر، محسن جاویدی از اهالی روستای خیرآباد فسا می پردازد که پیکرا و پس از عملیات کربلای ۴ در اورند رود ناپدید شده و هنوز به آغوش مادر چشم انتظارش بازنگشته است. بریده ای از این مستند، مدتی در شبکه های اجتماعی بارها بازتشر شد و بسیاری از هنرمندان در صفحات شخصی خود آن را انتشار دادند. کد را اسکن کنید و بخش هایی از این مستند را ببینید.



عکس زائر

«حرم»، سرای امید است

خواهران حسن زاده به همراه اقوامشان از میناب به مشهد آمده اند برای زیارت. ربابه خواهر بزرگ تر این خانواده می گوید: سالی پنج یا شش بار به مشهد می آییم و دلمان طاقت دوری این صحن و سرا را ندارد. ظهور امام زمان (عج) دعای همیشگی آن ها در بارگاه رضوی است. ربابه می گوید: چند سال پیش به همراه خواهرزاده اش که پس از پانزده سال بچه دار شده بود راهی مشهد شدند و ژتون غذای حضرت رزقشان شده بود: «ژتون ها را گرفتیم و داشتیم می رقتیم سمت صحن غدیر که یک دختر و مادر را دیدیم گوشه ای نشسته اند. فکر کردم گم شده اند یا آدرسی می خواهند. نمی دانم چه شد که رفتم جلو و پی جوی حالشان شدم. مادر دختر جوان گفت: دو سه روز است آمده ایم مشهد. نوه مریضی دارم که گریه می کند و می گوید من باید غذای امام رضا(ع) را بخورم. امروز پدرش صعبانی شد و کتکش زد و گفت که اگر غذا می دهند برو حرم بگیر. بنی اختیار تمام صورت اشک شدم و یکی از ژتون های غذا را به آن ها دادم.» و... که کسی نا امید از خانه امام مهربانی نمی رود.



عکس: معصومه بختیاری اشرآرا

SHAHRRARANEWS.IR

۴شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir



ميثاق نامه اخلاق حرفه اي

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی صاحب امتیاز:
- سید مسیح موسوی مهر
- مدیرمسئول:
- دفتر مرکزی:
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- تلفن: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸
- فکس: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- وبسایت: Mashhadchehreh.ir
- شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

اوقات شرعی مشهد

همسایه هم زبان

گوشه دنج قدس



زیادی را در هشتی هایش به صبح رسانده ام. هنوز هم این صحن یکی از خلوت ترین و دنج ترین صحن های حرم است و وقتی گدردم آنجا می افتد می روم جایی در ایوان اصلی می نشینم و همه آن سال های گذشته را با خودم مرور می کنم. تنها چیزی که در طول این سال ها ثابت مانده رنج مردم فلسطین است. رنجی که هنوز ادامه دارد و کودکان فلسطینی تاوان آن را می دهند. کودکانی که خیلی هایشان در همان کودکی مانده اند و حالا از آن ها تنها عکسی گوشه یک دیوار یا در کیف جیبی پدر یا مادری غم دیده به یادگار مانده است. این روزها که فلسطین همچنان در آتش زباده خواهی رژیم غاصب صهیونیستی می سوزد، قدس و مسجد الاقصی برای من همچنان مستحکم و پایدار است. بیشتر از همیشه آرمان مردمش را برای آزادی می بینم و امید نمایی کبوترهای سپید صلح و آرامش بر شانه های مسجد الاقصی همچنان با من است.



روزنامه نگار سید محمد رضا هاشمی

جای خیلی دنجی است. دیوار به دیوار مسجد جامع گوهرشاد، حیاتی خلوت و آرام با هشتی های فراوان که جان می داد برای قرارهای خانوادگی. قبل ترها که شب های قدر همه با هم می رقتیم حرم. خاله ها و عمه ها صحن قدس قرار می گذاشتند. صحنی که در آن شلوغی مراسم احیا، بهترین جایی بود که می شد همه را راحت پیدا کنی و اعمال شب های قدر را به جا آوری. همین شد که من و بچه های فامیل از همان کودکی با این صحن انس گرفتیم و آنجا برایم پراز خاطره شد. از همان زمان بود که مسجد الاقصی را شناختم و دیدن ماکت کوچک شده آن در وسط صحن قدس حرم برایم جذاب شد. بعد که در تلویزیون تصاویر مربوط به مسجد الاقصی واقعی را می دیدم یک جور حس غرور به من دست می داد که من چیزی شبیه این مسجد را دیده ام و بزرش را به هم کلاسی های می دادم. صحن قدس حرم برای من پراز خاطره است، محلی است که همیشه اعضای خانواده ام را دور هم دیده ام و شب های

خورشیدی و خاک تو خراسان رضا شد

هر چند سخن های تو شد حد بیان ها مظلوم شدی کشته دستان و زبان ها از خاک تو ماهی شفا صید توان کرد چون چشمه الطاف تو دارد فوران ها گرشب همه درهای حریم تو ببندند آیند غریبانه به پایوس تو جان ها تا باغ شهوت نرسد، دست خردها تا صبح یقینت نرسد پای گمان ها در شأن تو لولاند بیان ها و سخن ها در صف تو گنگ اند قلم ها و زبان ها خورشیدی و خاک تو خراسان رضا شد ای با تو درخشنده ترین نام و نشان ها خورشیدی و در خاک غریبانه ترینی ای شهرت لطفت ز کران تا به کران ها سور تو بهارن شد و سوگ تو خزان شد تا گل بکند نام تو در دور زمان ها تا غنچه فشاند به پای تو بهاران تا رنگ بریزند به راه تو خزان ها ای مرغ شیبستان نمایی تو دل ها عطر سحر نام تو دارند دهان ها جان می دهم و بار سفر سوی تو بندم چون در سفر عشق تو، سودند زبان ها از یمن تو مولاست که گل کرده در ایران نام «علی» از مآذنه سبز اذان ها خوشبخت شهیدان که گرفتند رکابت ما گمشدگانیم که دوریم از آن ها

محمدسید میرزایی